

و مرتجعین را که گویا میتواند از پس نفوذ مارکسیسم برآید، نبینند، نمیتواند به آن برسد. " ۱۳

مطلب بالا گویاست و نیازی به تشریح و توضیح چندانی ندارد. مجاهدین دینی این گفتار به سایر مذهبیهون هشدار میدهند: در این زمان نمیتوان شدیداً بر روی احکام مفتضح و ریشخندآمیز دین اصرار ورزید، بلکه باید قدری لفظاً و ظاهراً پایین آمد و تا حدودی نیز برای علم هویت قائل شد. چرا که "باسواد شدن، آگاه شدن و رفتن به دانشگاه پیوسته موجب رمیدن از مذهب" و کشتن بسوی "مارکسیسم" میگردد.

و اندرز میدهند: برای نجات اسلام از گوریایداز "پس نفوذ مارکسیسم" برآمد. به زعم مجاهدین راز موفقیت دین این امر، نه در "تعلیمات مورد ادعای راستها و مرتجعین" بلکه در تعلیمات مجاهدین نهفته است. چرا که آنها "جاذبه های اجتماعی و انقلابی" مارکسیسم را مورد هدف قرار داده تادینی آن بتوانند زیرلای شعارهای به ظاهر انقلابی، آلترناتیوی در مقابل تنها سلاح دوران ساز طبقه کارگر برای خود دست و پا کنند. این چنین است که هواداران بساط کهن وادار میشوند تا برای مقابله با مارکسیسم به ترکیبات نویی روی آورده و ایدئولوژیی با حجاب زمان پسند به مثابه آلترناتیوی در برابر ایدئولوژی طبقه کارگر (مارکسیسم) عرضه دارند.

این همه ثابت می کند که امروزه بورژوازی وایدآلیستها، نمیتوانند رنك و جسورانه اندیشه های اقتصادی - سیاسی و فلسفی خود را بروز دهند. آنها ناچارند در راه مبارزه با مارکسیسم، زیان خود را فاخترانه کرده و اهداف استثماری خود را در شکل ماهرانه تری بهوشانند، تا با کاربرد عبارات نوین، احکام استثماری و جاهلانۀ خود را بعنوان جدیدترین نتایج و دستاوردهای اقتصادی، فلسفی و علمی به خورد دیگران بدهند.

و داستان "کشتی نجات" مجاهدین نیز به جز این نیست.

ایستد ثولوژی مجاهدین - رسالسم یا
ایستده آلیسم هوسیدده مذهبسم

مجاهدین، مرتباً تکرار می کنند که مذهب آنها، مانند مذهب
مرتجعین نیست و برای انسان ارزش فوق العاده قائل شده است.
مانیز در این پژوهش، گام به گام با بیانات خود آنها پیش میرویم.
تا در روند آن دریابیم، آیا تفاوتی مابین دین مورد نظر آنها با ادیان
سایر ایده آلیستهای مذهبی وجود دارد یا خیر؟

از آنجایی که مجاهدین "اید ثولوژی خود را بیان وحی و زیان
گویای آفرینش^{۱۴} میدانند، پس مانیز از وحی شروع میکنیم.
... قرآن مجموعه مطالبی است، که از مبدا^{۱۵} آفرینش و هستی بر
پیامبر اسلام وحی شده، به اعتقاد و ادعای خود ما آخرین کتاب
آسمانی، و آخرین نمودار و داده وحی است. بنابراین بررسی
کارکرد قرآن، باید در ضمن بررسی مسأله وحی و ضرورت و نقشش
و کارکرد آن بعمل آید. " ۱۵

و اما "ضرورت و نقش و کارکرد" وحی چیست؟
"وحی به معنای اخص آن که در اینجا مورد نظر ماست، نوع
ویژه "هدایت" است، که بر نوع انسان تعلق میگیرد، بدین
ترتیب که از میان مردم، انسانهای برگزیده و شایسته ای، بطرقی
که برای ما ناشناخته و شاید هم ناشناختنی است، پیام های
آفرینش را دریافت و مسئولیت ابلاغ آنها را به سایرین، و رسالت
اجرای رهنمودهای مربوطه را عهده دار میشوند، پیام ها و رهنمود-
هایی که ناظر بر راهبری جامعه در مسیر تعالی و کمال، و گشودن
راه انسانها برای نیل به قایات تکامل خویش می باشد. " ۱۵

۱۴- آموزش و تشریح اطلاعیه تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق

ایران در برابر جریان اهورتونیستی چپ نما - ص ۸۶

۱۵- چگونه قرآن پیاموزیم - قسمت اول - ص ۲۲

در ادامه این گفتار، مجاهدین باتکیه برنسی بودن آگاهیهای بشر و عدم کفایت آن، خود را به نتیجه زیر می‌رسانند :

" محدودیت و نسبیت " انسان موجب " عدم کفایت این آگاهیها، جهت انتخاب راهی برای زندگی میگردد؛ راهی که قاطعانه متضمن تکامل آدمی و قرین اطمینان و موجب آرامشش شود. اینجاست که در نظام هد فدا ر هستی و مسیر هدایت شده کائنات، دستگیری از انسان (البته به شکل ویژه خودش)، ضروری میگردد. در این بینش یعنی بینش توحیدی، انسان به یکه‌باره و سرخود، در عوالم ابهام و ظلمات رها نمیگردد، بلکه چنانکه گفتیم از طریق وحی، هدایتی بدو عرضه میگردد. " ۱۶ برآستی که خدا پرست، در هر سخنش تنها عجز انسان را بدو خاطر نشان میشود، تا مبادا خود بیاندیشد، عمل کند و واقعیت خویش را خود باز شناسد.

از دیدگاه دین، انسان ذاتاً موجودی ضعیف و ناتوان است. پس موجودی است محتاج " دستگیری "، آنهم دستگیری که توسط پسرک جهان مرموز و غیرمادی باید صورت گیرد.

این جهان مرموز و ناشناختنی، نه تنها از وجودی انسان بلکه علت و منبعی ازلی است که عموم هستی آفریده بلا واسطه آن بوده، و تمامی حرکات خود را از القائات او کسب کرده است! چنانچه اگر

۱۶- همانجا - ص ۲۳

۱۷- " خلق الانسان ضعيفاً " انسان ضعیف و ناتوان آفریده

شده است. " قرآن - سوره نساء - آیه ۲۸ - ترجمه فیض الاسلام

۱۸- در قرآن ذکر شده است که جهان در روز توسط خدا آفریده

شده است. برای آگاهی بیشتر درباره این مطلب، به زیر نویس های

۳۵ و ۸۳ همین کتاب رجوع شود.

۱۹- در این باره از زبان خود مجاهدین می خوانیم :

"... وحی واجد معنای عام نیز می باشد، که عبارت است



دستورات " اعانت " آمیز فوق نبود ، هیچ هستی ای وجود خارجی
نمی داشت .

انسان نیز در این دیدگاه ، علی رغم جابجیهای عوامفریبانه
آن ، گرفتار همین تقدیر است . چنانکه تحت دیدگاه فوق ، انسان
هرگز قادر نیست تا بر اثر فعالیت و عملکرد خود بر جهان ، جهان
و منطق با آن سرشت خود را نیز تغییر و تحول دهد . یعنی در پویش
خود به شناخت و آگاهی دست یابد . بلکه تمامی آگاهیهای پیش
را از منت های پروردگار و پیشکشهای خاص او اقتباس کرده است . ۲۰

بقیه زیرنویس از صفحه قبل :

ازالقاء قوانین ، خصائص ، غرایز و دریافت های پدیده های گوناگون
و در مراتب مختلف تکامل ، البته از این القاء نباید تصویری مکانیکی
داشته باشیم . " چگونه قرآن پیاموریم - قسمت اول - زیرنویس
ص ۲۲

توضیحی در رابطه با این جمله مجاهدین که : " از این القاء
نباید تصویری مکانیکی داشته باشیم . " می دهیم .
پاره ای از باصطلاح دین گرایان مدرن ، از جمله مجاهدین ،
برای توجیه القاءات الهی ، مهملی را بر این پایه اختراع کرده اند
که خداوند از طریق وحی ، متناسب با عظمتی که برای موجودات
مقدر دانسته ، قوانینی را بدانها القائی نماید . اما بعد از ارائه
این قوانین ، دیگر خالتی در کار آنها نداشته و خود آنها بطور
مستقلی خواص خود را بر پایه القاءات الهی بروزی دهند ، یا به
عبارت دیگر خدا از قبل قوانین خاصی را به موجودات اعطای
می فرماید ، ولی بعد از دیکته کردن آن قوانین و شناساندن راه
به آنها ، سرنوشت شان را به خودشان واگذار می کند .
۲۰ - مجاهدین علناً " شناخت ، دانش و آگاهی " انسان را بطور
مستقیمی به خدا مربوط می کنند و آنرا از پیشکشهای خداوند به انسان
میدانند . چنانکه از آنها می خوانیم که :



تنها فرقی که مجاهدین (به همراه همه ایده آلیستهای مذهبی) برای انسان نسبت به سایر موجودات قائلند ، این است که ، خدا از طریق محصولات مکاشفات خود ، عنصر رموزد یگری بنام " نفخه " (ویابه بیان خود مجاهدین " فروغ جاودانه ای که در سرشت انسان " ۲۱ کارگزارده شده) در وجود آنها جاسازی کرده تا بجای القا مستقیم دستورات خود بدانها این وظیفه را بعهده خود غیر مستقیماً انجام دهد .

از اینرو او ، برای اینکه انسانها در " عوالم ابهام و ظلمات " رها نشوند ، " انسانهای شایسته ای " را به مثابه ناجی آنها انتصاب می کند تا " جهت انتخاب راهی برای زندگی " دستورالعملهایش را بدانها دیکته نمایند " و موجب آرامش " خیال این موجود " محدود " را فراهم سازند .

بقیه زیرنویس از صفحه قبل :

" ... خدا به انسان اسم ها را یاد داد ... و وقتی اسمی اشیا را میدانیم ، یعنی نسبت به آنها شناخت داریم . حیوانات اسمی اشیا را نمیدانند ، تمیز و تشخیص نمیدهند که این چیست و آن چیست . پس خدا به انسان شناخت ، دانش و بینش و آگاهی داد . " تبیین جهان - مجموعه سخنرانیهای مسعود رجوی - زیرنویس ص ۵۳۷

این مهمل گویی مجاهدین ، قصه نیست چرا که توسط مادر بزرگهای آنها نقل نشده است . کمدی نیز نمیشود ، چرا که جهت خنداندن کسی بیان نگردیده است ، بلکه عوامفریبی آشکاری است که بورژوازی با الهام از دوران فتودالی ، برای ترویج خرافات و تداوم بقای خود از آن سود می جوید .

این عوامفریبیها که اینک دکان تحلیلهای مجاهدین از جنسهای آن لبریز شده است ، علاوه بر اینکه دهان کجی آنان را نسبت به تمامی دستاوردهای علمی بشر (در زمینه های زیست شناسی

از آنجایی که چگونگی کارگذاری "نفخه" در سرشت انسانها و انتصاب پیامبران منبعث از علت‌های مافوق طبیعی هستند و بر بنی بشر ناشناخته می‌باشند (اگر بخواهیم بازیان مجاهد یسین صحبت کنیم چه بسا علت‌های فوق تا ابد هم ناشناختنی باقی بمانند) و از آنجایی که ازدیدگاه مجاهدین انسان، بدون وحی و دستورات الهی هرگز قادر به هدایت و رستگاری نمی‌باشد، از اینرو باید بی‌چون و چرا این موهومات را بپذیرد و واقع‌به‌گرا به‌بام بچرخد و کسانی را بسان خورشید خود در نظر آورد که مأموران خدا نام گرفته‌اند.

آری ازدیدگاه مجاهدین، انسان بدون "الله" و مأموران زمینی او مخلوق در تنگنا افتاده‌ای بیش نیست، بیچاره‌ای است که راه را از بیراه تشخیص نمیدهد. و هرگز قادر نیست بدون راز غیب به آگاهی و شناخت و از اینرو به هدایت برسد.

چنانکه بدون اطاعت از اوامر "وحی" به درك اسفل السافلین حواله گشته و شایسته هرگونه ذلت است.

اگر ایده آلیسم فلسفی در پیشرفته‌ترین فاز خود (یعنی ایده آلیسم هگلی) ازلیت خود، یعنی "ایده مطلق" و "تقدم وجود مقولات منطق" بر عینیت‌های جاری، را هرگز با نام "خدا" رسماً و علناً هم‌ردیف و منطبق ننمود. و تنها بقایای پندار آمیز ایمان به خالق ماورا، طبیعت را در خود داشت، این بسیار

بقیه زیرنویس از صفحه قبل :

و باستان شناسی) بیان میدارد، همچنین ابتذال و گندیگی ایدئولوژیهای میرنده‌ای را می‌رساند که راز وجودی خود را در تحکیم و ترویج خزعبلاتی می‌بینند که سالهاست از اندیشه پویای بشری زدوده شده است.

آری این خدا نیست که اسم‌ها را به انسان یاد میدهد، بلکه این مجاهدینند که ته‌مانده‌های افکار قرون وسطی را با نام خدا

فیلسوفانی با نام " رثالیست " ۲۲ ! رسماً و علناً ایده آلیسم
بی بند و بار را تئوریزه می کنند . ایده آلیسم دین گرایانه و مسلک
روحانی مآبانه !

آنها همه دستورات جهت حرکت ماده و انسان را از پیش توسط
خدا به رسمیت می شناسند و آنرا بدون هیچ گونه تعارضی
" در کتاب تردید ناپذیر " شان می جویند و بسان کشیشان
قرون وسطی و روحانیون فیضیه نشین پیرو حکمت الهی و تبیین
کنندگان الهی تاریخ ۲۳ معتقدند : قوانین دنیای مادی توسط

بقیه زیر نویس از صفحه قبل :

به دیگران یاد آوری شوند .

۲۱- زیر نویس از صفحه ۲۲ : رجوع شود به تبیین جهان

۲۲- لنین کبیر چه دقیق می گفت که واژه " رثالیسم " ، " توسط
کودنها " به گند کشیده شده است . " رثالیسم در شکل جدیدش
در مخالفت با ایده آلیسم ذهنی بوجود آمد . (به باور ایده آلیسم
ذهنی ، اشیا بدون ذهن وجود ندارند و تنها ترکیباتی از احساسها
هستند) و در مسیر رشد خویش خود را در مقابل ماتریالیسم
دیالکتیک یافت .

" رثالیسم " از ماتریالیستهای ناپیگیر ، سطحی و مبتدلی چون
دورینگ ، تا عنصری مانند ماخیست ها ، امپریوکریتیسیستها ،

امپریوسمبولیست ها و ... تا توماس آکیناس - یکی از بزرگترین
فیلسوفان کاتولیک قرون وسطی و طرفدار شدید فئودالیسم -
را در خود جای میدهد .

افرادی که نظریات فلسفی خود را با نام " رثالیسم " عرضه
میدارند ، در نهایت - بطور مستقیم یا غیرمستقیم - راه به پذیرش
یک دنیای غیرمادی می برند . چنانکه امروزه حتی ایده آلیستهای
دوآتشی ای مثل مرتضی مطهری و اقامارش ، فلسفه خود را " رثالیسم "
می خوانند . مجاهدین نیز با استفاده از همین شگرد ، با تقبل



عقل ریانی به آن القاء و وحی گردیده است . آنها پیشرفت تاریخی انسان را نیزه مثابه تجلی اراده خداوند دانسته و بسه نحو بی واسطه ای بدان مشروط می نمایند . چراکه بشر بدون این قدرت لایزال (خدا) یکباره و سرخود در ظلمات رها میگردد و راهی برای زندگی نمی یافت ، " راهی که متضمن تکامل " او گردد . خلاصه کنیم :

دستگاه نظری مجاهدین ، درست مانند هر دستگاه ایده آلیست مذهبی دیگری :

۱- يك روح مرموز و ناشناختنی و جدا از ماده را به رسمیت می شناسد ، در آن موجودی مافوق بشری را متصور و دنیای مادی را بدان وابسته می داند .

۲- این روح مرموز ، راز هستی جهان مادی است و عناصر مادی به نحوی از او " القاء " میشوند .

۳- انسان نیز (به مثابه وجودی مادی) مشمول این " القاء " میشود . بدین ترتیب که خدا با کار گذاشتن يك فانتزی مکمل بنام

بقیه زیر نویس از صفحه قبل :

ماده بعنوان " بخشی از کل هستی و وجود " وجود آنرا به دنیایی دیگر و غیر مادی مشروط می نمایند و فلسفه خود را " رئالیسم " می خوانند .

این تشبثات يك واقعیت را ثابت می کنند و آنهم اینست که بسوی گد " ایده آلیسم " آنچنان بالا گرفته و ماتریالیسم دیاالکتیک آنقدر گد اب آنرا رسوا نموده است که حتی ایده آلیستها نیز دیگر حاضر نیستند خود را به این نام بخوانند و با استفاده حیل گرانه از واژه " رئالیسم " ، آنرا از مفهوم واقعی خود تهی می سازند .

۲۳- حکمت الهی = به موجب این دیدگاه ، اراده يك یا چند خدا در قوانین جهان وجود دارد .

تبیین الهی تاریخ : تبیینی است که بر پایه آن ، پیشرفت تاریخی انسان به مثابه تجلی اراده خدا تلقی میشود .

"نفخه" در وجود آنها و با انتصاب عده ای، "پیام های آفرینش" را از طریق "وحی" بدانها دیکته میکند، تا بوسیله این پیامها "دستگیری" شوند.

۴- در این راستا، اگر انسانها بخواهند رستگار شوند، باید از عده فوق یعنی مأموران زمینی خدا متابعت نمایند. و گرنه "در ابهام و ظلمات" باقی خواهند ماند و راهی به جز ذلت نخواهند داشت. مبحث خود را با چند سؤال ادامه میدهیم:

آیا تا اینجا "رئالیزم" مورد ادعای مجاهدین، با ایده آلیسم آشکاردین، فاصله ای دارد؟ و آیا اینان نیز به استغاثه افسانهوار آسمان دل نبسته اند و از وحشت ناتوانی و عجز انسانی به مافوق انسان، به تخیل پناه نجسته اند؟

براستی کجاست آن ایدئولوژی که طبق ادعای آنها "برصد رجدول ترقی خواهی"، "برروی طیف انقلاب" و "بالاترو درست" چپ" (به معنی متکاملتر) سایر مکاتب" و در رأس آنها مارکسیسم قرار دارد؟

اما مجاهدین می‌غرند که آنها "حقیقت برترینی" هستند، که با معیارهای کلاسیک مارکسیستی قابل ارزیابی "نیستند". خیلی خوب! خداشناس خود را همچون خدایش "ناشناختنی" و دست نیافتنی میداند و ماسعی میکنیم تا این "حقیقت برترین" را "با معیارهای کلاسیک مارکسیستی" ارزیابی کنیم، تا ببینیم از درون آن چه بیرون می‌آید.

۲۴- مجاهدین ایدئولوژی خود را "حقیقت برترینی" میدانند که با معیارهای کلاسیک مارکسیستی قابل ارزیابی "نیست". و آنرا "برروی طیف انقلاب و ترقی خواهی و حقانیت، بالاترو به اصطلاح درست چپ" (به معنی متکاملتر) سایر مکاتب" می‌خوانند. رجوع شود به تحلیل آموزشی بیانیه اهورتونیستهای چپ - ص ۲۴

قرآن به مثابه مطلق آموزشها برای بشر

همه دین گرایان چه "زنگار گرفته های قرون وسطی ایش" و چه آنهایی که مثل مجاهدین پیرو "ناب" اش هستند، در باور به سلطه مفاهیم از پیش داده شده و کلیات القا شده، توسط يك وجود مرموز غیر مادی و يك چهار چوب از پیش تعیین شده توسط او برای خاکیان، متفق القولند. همگی آنها "آرمانها"، پنداشتها، اندیشه ها و مفاهیم "خود را از قبل، از سینه خدا، برای طبیعت و بشریت کسب کرده اند. و اکنون تنها يسك وظیفه برای خود قائلند و آنهم این است که، انسانها را وادارند تا حرکات، رفتار، خلق و خوی، آداب و کیش و شیوه زیست خود را با آن مفاهیم از پیش داده شده، آن قوانین و دستورات الهی تعویض کنند و از این طریق از خداوند و آنان، تأیید اخلاقی دریافت دارند.

آنها همگی کتاب آسمانی خود را به عنوان "مطلق آموزشهای وحی برای بشر" قلمداد می کنند، پس تنها تفاوتی که میانشان باقی می ماند، این است که چگونه آن قوانین کلیشه ای را تعبیر و تفسیر نمایند و در واقع مشکل عده آنها این است که چگونه یاوه پیش یافته را در مزخرف دیگری حل کنند.

* * *

قرآن، انشاء را آمیز خود را جاودانه اعصار می نامد و این خاصیت را برای خود قائل است که تا ابد و بدون هیچ گونه شبهه ای، احکامش برای خاکیان (و صد البته اجنه و اشباح و ...) معتبر است. پیروانش نیز، آنها را "بی نظیر" دانسته و تمامی خواستنی ها و دانستنی ها و کلید تمامی معماها را در آن می جویند.

این سخنان را از زبان قرآن و پیروانش بشنویم .
 قرآن خود به روشنی در اولین سوره اش ، فرمانی را صادر میکند
 و در طی آن خود را از هرگونه " تردید ، شبهه و شک " منزه
 و پاکیزه میداند .
 " ذلک الکتاب لاریب فیہ " " آن کتاب (قرآن) شک و شبهه ای
 در آن نیست (چون خطا و اشتباهی در آن راه ندارد) " ۲۵
 و منطبق با این ، خود را " نیکوترین " گفتار می خواند :
 " اللہ منزل احسن الحدیث " خداوند نیکوترین گفتار را نازل کرد !
 خود مجاهدین نیز درباره آن می گویند :
 چه از لحاظ کثرت و تنوع و چه از لحاظ نحوه بیان در دستا-
 ورد های تثنویك انسان ، نظیر آنرا نمیتوان یافت . ۲۷
 و " قرآن ... میتواند بهر ساختی از شرایط و اوضاع اجتماعی
 معطوف گشته ، در رابطه با آن مصادیق متشابه ، اصول محکم خود
 را عرضه کند . ۲۸
 و " علی " که به بیان مجاهدین " اصیل ترین شاگرد مکتب قرآن
 است " درباره آن می گوید :
 " دانش آینده ، داستان گذشته ، دواى درد های تان ، و نظام
 و انتظام امور و روابط تان در آن است " ۲۹
 آری سخن از فتح سنگرها توسط قرآن است . سنگر هانه یکی پس
 از دیگری که بصورت ضربتی ، از قبل طرح شده ، در مقابل یورش
 " کلام الله " و هواداران شتخیر می گردند . تا تمامی قلمرو
 بی پایان طبیعت و معرفت انسانی توسط يك کتاب به سلاخ کشیده

۲۵- سورة بقره آیه ۲- ترجمه و خلاصه تفسیر فیض الاسلام

۲۶- آیه ۲۳ سورة زمر: اقتباس از دینامیزم قرآن - ص ۱۸

۲۷- نقل به معنی - چگونه قرآن پیاموریم - ص ۲۸

۲۸- دینامیزم قرآن - ص ۵۰

۲۹- دینامیزم قرآن - ص ۱۶ - نهج البلاغه فیض الاسلام

شود .

همانگونه که ملاحظه شد ، به باور مجاهدین ، قرآن به مثابه
عرضه کننده " جامع ترین و کامل ترین " سیستم های اجتماعی
تلقی میشود . به نحوی که تمامی گذشته ، حال و آینده رادآوری
میکند . یعنی خداوند تمامی معرفتها را درون قرآن جاداده است .
و در واقع ، درهای تکامل معرفت بشری را در چهارده قرن پیش
در زمان بسته است .

به عبارت دیگر ، حد نهایت تکامل معرفت بشری در پایان سال
دهم هجری (مصادف با ختم قرآن) در کتاب فوق (قرآن) جمع
آوری شده و تمامی اصول و قوانین مسیر جامعه و تاریخ در آن تعیین
گردیده است .

نتیجه اینکه ، مجاهدین هیچگونه نیازی به معرفت جداگانه ای
از قرآن ندارند ، چراکه کلیه معرفتهای بشری از قبل در درون قرآن
تدوین گردیده است . اکنون تمامی وظایفی که برای این مومنین
باقی می ماند آن است که این معرفت مطلق کلاسه شده را در
مکانهای گوناگون بسط دهند . یا به بیان دیگر ، معرفت در زمان
پایان یافته است و چهارده قرن پیش تمامی معرفت بشری از طرف
" الله " تثویر شده است .

تنها حالا باید این مطلق معرفتها (قرآن) را در نسبی ها و تا
زمان مجهولی (لا اقل تا زمان امام زمان !) پیاده کرد و همان
معرفت را تا آن زمان مجهول به رسمیت شناخت .
با چنین بینش ارتجاعی ای ، جای هیچگونه تعجبی هم نیست
که رهبریت این سازمان همصدا با متحجرتترین و خرافاتی ترین
آخوندها فریاد بزنند :

" همه افلاك بردست و پای (محمد) بوسه می زنند و غبار
نحلین او توتیای دیده همه مجاهدان است " . ۳۰
البته اکنون نیز غبار کفشهای شیک مجاهدین باید توتیای دیده
همه ایرانیان (لا اقل) گردد . چراکه در خدمت ابلاغ پیام

آخرین " فاز " معرفت به بشریت هستند . و هرکس نیز به آن تسن
ندهد از ستمکاران است و مسلماً به عذایی الیم وعده داده خواهد
شد . ۳۱

-
- ۳۰- نقل از سخنرانی مسئول اول سازمان مجاهدین "مسعود رجوی"
در ۳۰ خرداد ۶۴- مجاهد شماره ۲۵۳
- ۳۱- " هذایوم الفرقان " " آی آنهایی که به خطا رفتید هشدار که
دست آخر جای متهم و قاضی عوض خواهد شد . " "اگر نتوانستید نگذارید
... این گوی و این میدان " امروز را تا چند سال بعد فراموش نکنید ."
- هشدارهای پایانی " مسئولین اول " سازمان مجاهدین بالاخص
به نیروهایی انقلابی . مجاهد شماره ۲۵۳

داستان "دینامیزم قرآن"

در قسمتهای قبل گفتیم که مقولات و احکام دینی، از آنچنان عناصر دگم، مسخره، مفتضح و ریشخند آمیزی تشکیل شده بودند که هیچ عقل سلیمی قادر به پذیرش لخت و عریان آنها نبود. از اینرو دین گرایان واداشته شدند تا دست کم تعابیر مسخره درون کتابهای آسمانی خود را به هردوز و کلکی و با عنوان تفسیر و تعبیر، با شرایط جدید همرنگ سازند. تا بواسطه آن دین از بلایای زمانه محفوظ بماند.

در همین راستا مجاهدین نیز برخلاف آن دسته از مسلمانانی که هارتر و لجام گسیخته تر، بر روی آیه ها، سوره ها و احکام اسلام چسبیده اند تا حدودی خواهان نبش قبر آن عتیقه ها هستند، تا در این رهگذر بتوانند تعابیر زمان پسندی بدانها ارزانی دارند!

براین اساس، آنها سر راست و یک پهلوی، تمام آیه ها و سوره های قرآن را به همان صورتیکه واقعاً و حقیقتاً هستند، نمی پذیرند. بلکه آنها را در لفافه زمانه می پیچانند.

مثلاً، برای لغاتی مثل "شکر" ^{۳۱}، کافر ماد رزاد ۳۳،

۳۲- مجاهدین درباره "معنای شکر در قرآن" می گویند: "بیان علی این جریان چنین است که انسان در جریان پیشرفت اجتماعی خود، پیوسته این امکانات و نیروها را، مسخر میسازد و آنها را در جهت رفع نیازمندیهای خود، بکار می گیرد. در این طریق، انسان بطور روزافزون، ابزار و اشیاء بیشتر و پیچیده تری اختراع می کند، که بر طبق تبیینات قرآنی، هر یک از این دستاوردها، می تواند و باید، مورد استفاده صحیح قرار گرفته و نقشی را در تکامل انسان، ایفا کند." (معنای شکر در قرآن) چگونه قرآن پیاموریزم قسمت اول ص ۲۸. تعریف جالبی است برای شکر، اینطور نیست!!

"دعا" ۳۴ و شرایط ساختن بلا واسطه زمین توسط خدا و غیره،
توجیهات به اصطلاح علمی ای از کلاه شعبده بازی خود در میآورند.

۳۳- کافر ماد رزاد = در قرآن با آیات بسیاری مواجه میشویم که
در آنها بیان شده، خدا عدد آفرید و یا افرادی را در گمراهی گذارده
و می گذارد. مثلاً در قسمتی از آیه ۸۸ سوره نسا میخوانیم:
"آیا می خواهید هدایت و راهنمایی کنید کسی را که خدا گمراه
نموده و کسی را که خدا در گمراهی گذارد هرگز برای او راهی نخواهی
یافت"

"قرآن عظیم" - ترجمه فیض الاسلام - ص ۲۴۸
و یاد آیه ۱۱۰ سوره الانعام صفحه ۳۷۳ همان کتاب میخوانیم:
"دلها و دیده هایشان را از ایمان آوردن برمی گردانیم"
مجاهدین برای توجیه این مهملات می گویند که:
"در قرآن کسانی که با خروج از راه تکامل و حرکت در مسیر ضد تکامل،
در این مسیر، به اصطلاح حل شده اند، بعنوان کسانی که بر
قلبشان مهر نهاده شده توصیف میشوند..." زیر نویس صفحه
۹ - دینامیزم قرآن - اثر مجاهدین.

۳۴- دعا = آنها در باره این مهمل نیز یک توجیه "روانشناسانه"
از کلاه جادوی خود بیرون می آورند:
"دعا به معنی تطبیق از پیش یا پرآداپتاسیون است. یک انگیزش
روانشناسانه، تطبیق روانشناسانه با آن ایده آل..."
تبیین جهان - ص ۵۴۲

۳۵- در قرآن (بدون در نظر گرفتن تناقضات آن) بوضوح هرچه
تمامتری نوشته شده است که آسمانها و زمین را در عرض ۶ روز خلق
کردیم و مجاهدین برای توجیه این مهمل، ۶ روز را نوعی رمز
قلمداد کرده و در پی آن می گویند:

"امروزه در هر تو دانش بشری روشن شده که آفرینش کائنات
به طور تدریجی و طی مراحل صورت گرفته است..."

به هر حال ! مجاهدین برای توجیه احکام منجمد درون قرآن ،
به تکیه می افتند ، تاراه حلی برای عدم همخوانی بیکران احکام فوق
، با شرایط کنونی جامعه مادیست و پا کنند .

آنها در همان آغاز با تکیه بر يك پیش فرض اختیاری می گویند :
" ... قرآن ، نازل شده از وجود مطلق یگانه ای است ، که از هر
نوع محدودیت و نسبیت مبرا بوده ، و به همه واقعیات اشرف و احاطه
دارد ، و حتی مکان و زمان نیز او را محدود و مقید نمی کند " ۳۶
و از اینجا خود را به این نتیجه می رسانند که از آن رو که قرآن توسط
يك خود آگاهی نامحدود و مرموزی دیکته شده است ، پس میتواند بهر
ساختی نیز کارگرافتد و با آن همخوانی پیدا کند . ۳۷
و در این راستا به خود تبریک می گویند که به " کشف " دورانسازی
نایل آمده اند :

" به همین ترتیب بود که برای سازمان ما ... کشف بزرگی حاصل
شد ، کشف دینامیزم انقلابی قرآن ! " ۳۸
اما این داستان " دینامیزم قرآن " چیست ؟ آیا واقعاً برای اولین
بار از طرف فیلسوفان " رئالیست " ما ! کشف شده است و یانه
آنها تنها فرمولبندیهایی از مهمات کهنه شده رابعنوان مؤخرترین
اکتشافات خود ، به خورد عوام الناس می دهند ؟
ما برای بدست آوردن عمق این راز ، به کتاب " دینامیزم قرآن " ،
اثر مجاهدین رجوع می کنیم . در این کتاب مجاهدین ، برای اثبات

بقیه زیرنویس از صفحه قبل :

از اینرو ۶ روز را به " ۶ دوران " تعبیر میکنند و اسم آنرا نیز میگذارند ،
" جنبه های علمی قرآن " که تازه علم انسان به آن دست یافته است .
رجوع شود به آیه ۴ سوره حدید . برای آگاهی بیشتری زیرنویس شماره
۸۲ همین کتاب توجه شود .

۳۶ - چگونه قرآن پیاموزیم - قسمت اول - صفحات ۳۴ و ۳۳

۳۷ - " قرآن ... میتواند بهر ساختی از شرایط و اوضاع اجتماعی
معطوف گشته ... دینامیزم قرآن

۳۸ - تبیین جهان - ص ۱۷۵

"کشف" خود، ما را زیرنمایشی از کلمات و استعاره های استادانه ایده آلیستی می کشانند، و بابرشمردن کلماتی چون "فلسفه" ... "محکمت"، "متشابهات"، "ناسخ" و "منسوخ" به تکاپو افتاده و يك كتاب تمام راسياه می کنند تا كالای "دینامیزم قرآن" خود را از طریق این بازاریابی، بعنوان يك "کشف" جدید بمساعرضه دارند.

دروغله اول، از زبان خود آنها بشنویم که منظور از این کلمات چیست.

"محکمت آیاتی هستند که اصول اساسی، و دیدگاههای کلی مکتب را بیان می کنند؛ عبارت دیگر این آیات، مشتمل بر اصولی هستند، که مبانی و بنیادهای مکتب، کسادر و چارچوب آنرا تشکیل میدهند. یعنی اصول و بنیادهایی، که استوار و پابرجا بوده، و به مثابه حقایقی ثابت و پایدار می باشند. آیات متشابه متقابلاً مشتمل بر مطالبی است، که خود "اصل" نیستند؛ اما منبعث از اصول می باشند، و لذا فاقد خصلت ثبات و پایداری هستند." ۳۹

پس طبق تعریف خود مجاهدین، "محکمت آیاتی هستند که اصول اساسی ... مکتب" اسلام را بیان می دارند. یعنی "به مثابه حقایقی ثابت و پایدار" در دستگاه ایدئولوژی اسلام رقم می خورند. و "متشابهات" نیز به سبب اینکه "خود اصل نیستند"، لذا فاقد خصلت ثبات و پایداری "میشوند. از آنجایی که آیات متشابه ناپایدارند، مجاهدین آنها را "دستاویز فتنه جویان" ارزیابی کرده و درباره آنها می گویند: "همین متشابهات است که دستاویز فتنه جویان قرار میگیرد ... فتنه جویان جاهل یا متجاهل، متشابهات را بدون توجه به ماهیت

و اصول حاکم بر آنها ، مورد تأویل های غیرواقعی ، مغرضانه و من درآوردی قرار داده ، و مطابق آگاهیها و مقاصد و منافعشان ، آنها را به اصول دلخواه خود ارجاع میدهند ، و می گویند که این حرکت یا آن کلام ، دارای فلان ماهیت و جوهر ، و یاد رجهست فلان و بهمان نیت و هدف بوده است . " ۴۰

آری ، زمانی که نه از افسانههای واقعی و نه از روی جریان واقعی و پراتیک مادی و پروسه فعالیت و زندگی آنها ، بلکه از واژه ها و عبارات آغاز می کنید ، یعنی با عبارات به جنگ عبارات می روید ، حاصلی نیز به جز این باتلاق در پیش رو نخواهید داشت .

به هر حال ! تا اینجا خود حضرات نیز ، این بخش از احکام قرآن (" متشابهات ") را دارای این خاصیت میدانند که ذاتاً و ماهواً از چنان ابهام و چندگانگی ای تشکیل یافته اند ، که نمیتوانند " دستاویز فتنه جویان قرار " گرفته و مورد تأویل های مطابقی با " مقاصد و منافع " آنان قرار گیرند . در واقع با ایسن بیان (لا اقل در مورد آیات متشابه) اعتراف می کنند که منافع طبقاتی افراد ، معیار تأویل و استنباط آنان است .

مجاهدین در مسیر اثبات کشف خود ، آیه های " ناسخ " و " منسوخ " را عیناً جزء قلمرو متشابهات قلمداد می نمایند :

" گفته شده که ناسخ محکم ، و منسوخ متشابه است . اما پس توضیحاتی که تاکنون داده ایم معلوم میشود که هم ناسخ و هم منسوخ ، به قلمرو متشابهات تعلق دارند . " ۴۱

پس به عقیده مجاهدین " آیات ناسخ و منسوخ " نیز از اعتبار محکمی برخوردار نبوده و از اینرو به مقتضیات زمان ، و منافع کسانی که از آنها تعبیر می کنند ، متغیر می باشند . تا اینجا ما حاصل این گفتار آن است که تمامی آیات قرآن ، منهای " محکّمات "

۴۰ - همانجا - صفحات ۳۳ و ۳۲ - تأکید از ماست .

۴۱ - همانجا - ص ۳۱

به حیطة متشابهات تعلق داشته و نا استوار و متغیرند .
 اما مجرا به همین جا ختم نمیشود و مجاهدین به سراغ " محکما " زبان بسته خود میروند ، تا آنها را نیز تار و مار کنند ! چنانکه در صفحه ۴۱ همین کتاب اعتراف می کنند :

" ... بعضیها همین اصول را نیز دستاویز فتنه جویی قرار میدهند ؛ در حالیکه ماقبلآ آیات متشابه را ، دارای چنین ویژگی دانسته ایم . توضیح اینکه ، چنین اصولی نیز ممکن است دستاویز فتنه جویان قرار گیرد ، اما بیشتر در نحوه پیاده کردن و جامه عمل پوشاندن ۲ به این اصول ، و یا عبارتت دیگر در " متشابهات " (تاكتيك ها) ، زمانی که مجاهدین ، در باره " محکما " نیز به این در سرها دچار شدند ، " محکما " نیز از اعتبار محکم خود یکی پس از دیگری می افتند و آنچنان " به همدیگر ارجاع میشوند و یا از رون هم بیرون می آیند " که به " اصول بالنسبه محکم " تعبیر و تبدیل میگردند . تا جایی که دست آخر از تمامی " محکما " و " اصول پایدار " پیشنهاد شده ، توسط فیلسوفانمان به " همان مطلق هستی " می رسیم . یعنی تنها آیاتی از نظر مجاهدین ، " نه بالنسبه محکم " که بالاخره " محکم " تلقی میشوند ، که یگانگی خدا را بیان میدارند و آفرینش جهان توسط او و یا اطاعت و پیروی از خدا را موعظه میکنند . به جز این آیات مابقی باز هم " متشابه " و یا عناصر ناپایدار و متغیر ، انگاشته میگردند . ۴۳

۴۲ - همانجا - ص ۴۱

۴۳ - از زبان مجاهدین در این باره میخوانیم : " البته میتوانیم بگوییم که این اصول به همدیگر ارجاع میشوند و یا از رون هم بیرون میآیند ، و در نهایت همگی به اصل واحدی برمیگردند ، که همان مطلق هستی است ... بنابراین میتوانیم يك اصل محکم مورد نظر را ، نسبت به اصل محکم دیگری که شمول بیشتری دارد ، متشابه تلقی کنیم . " همانجا - ص ۳۶ - تأکید از ماست .

باری ، از این همه گفتار خسته کننده مجاهدین ، تنها این مطلب عاید خواننده " دینامیزم قرآن " میگردد ، که در تصفیه های خونینی که بین آیات خدا ؛ همان آیاتی که هر کلمه و چه بسا هر حرف آن ، برای مجاهدین ، دریایی از معرفت بوده و به مثابه مطلق آموزشها برای بشر تلقی میشدند ، تنهایی معتبر و زنده ، از این بازی کلمات بیرون آمد . و آن نیز بت بزرگ بود .

حال این سؤال از مجاهدین پیش میآید : اگر قرآن " مطلق آموزشهای هستی " است ، پس چرا این همه عبارات بی پایه و ناستوار درون آن است ؟ و اگر غالب آیه ها و سوره های آن بی پایه اند یعنی این قابلیت در آنها وجود دارد ، که دستاویز " فتنه جویی " قرار گیرند ، چرا آن را " مطلق آموزشهای هستی " می خوانید ؟

به مطلب بالا از زاویه دیگری بپردازیم :

مادر قسمت قبل گفتیم که به عقیده مجاهدین ، خداوند از قبل قوانین طبیعت و جامعه را یکبار برای همیشه تعیین کرده است و از طریق وحی دستور العمل های خود را — به نحوی که تمامی گذشته ، حال و آینده در آن دآوری شده اند — برای انسان عرضه داشته است .

حال اگر مجاهدین معتقدند که این قوانین بایستی ماهواً نیز تغییر کرده و دگرگونی یابند ، در این صورت چیزی را که بعد از تغییر دادن ، در اختیار خواهند داشت ، دیگر " کلام الله " نبوده بلکه ابداعات ذهن خود آنهاست .

گفته خود را با مثالی بازتر می کنیم :

قرآن در سوره بقره آیه ۲۲۸ می گویند :

" ... مردان را بر زنان فضیلت و برتری است "

اگر بخواهیم تردستی " دینامیزم قرآن " مجاهدین را ، در مورد آیه فوق بکار بندیم ، یعنی چنین وانمود کنیم که این آیه جز " قلمرو ناسخ و منسوخ " است و مشمول بند " متشابهات " قرار میگیرد .

دو حالت در این شرایط پدیدار میگردد .

یا اینکه آیه فوق را تنها ، در زمان حال معتبر نمیدانیم و برای آن در گذشته یا احیاناً آینده اعتبار قائلیم (در این صورت مجاهدین تنها ارتجاع خود را در زمان حال پنهان داشته اند . چنانکه ماهیت این رهنمود ارتجاعی رامی پذیرند) و یا اینکه حکم فوق را کهنه ، ارتجاعی و جز کثافات کهن یعنی منبعث از تفکرات زمان جاهلیت میدانیم . و آنرا بدون تعارف ، مانند ننگی از خودمان می زداییم (در این صورت نیز در واقع به ذات " کلام الله " توهین روا داشته و علناً رهنمود الهی فوق را همچون سخن بیهوده ای نفی کرده ایم) .

حال اگر باز هم بعد از نفی کردن آیات قرآن به قرآن اعتقاد داشته باشیم ، این يك قرآن ساخته و پرداخته خود ماست و دیگر قرآن واقعی ، یعنی قرآن داده شده توسط " وحی منزله الهی " نمیباشد ، بلکه دستخوش ابداعات انسان است .

آری ، داستان " دینامیزم قرآن " نیز ، داستان همان شتر مرغی است که وقتی از آن میهرسیدند چرا تخم نمی کنی ؟ پاسخ میداد : شتر که تخم نمی کند و هنگامی که از او جویا میشدند ، پس چرا بار نمی بری ؟ جواب میداد : مرغ که بار نمی برد .

و مانیز اگر از مجاهدین بپرسیم مگر قرآن مطلق آموزشها برای بشر نیست ؟ می گویند آری ، دواي تمامی دردها در آن است . و زمانی که گریبان خود قرآن رامی گیریم و ارتجاعی ترین احکام را از درون آن درآورده و در مقابلشان می گذاریم : بلا فاصله احکام فوق را رد کرده به دامن " کشف " خود (" دینامیزم قرآن ") پناه می برند .

از این استدلالات شتر مرغی در دستگاه نظری مجاهد یسین ، آنچنان زیاد یافت میشوند که میتوان بنیاد مذهب نو یسین ! ! آنها را در این توجیهات خلاصه کرد و بوضوح دید ، چنانکه زمانی که آنها درباره " مردمی " بودن قرآن صحبت میکنند ، چنین

می نویسند :

"... قرآن ، پیچیده ترین موضوعات معرفت راچنانسان بیان می کند که برای توده های عادی مردم نیز به فراخور حال و استعداد شان ، قابل درك باشد " ۴۴

و هنگامی که درمی یابند که هر عنصر و طبقه استثمارگری به فراخور منافع و ماهیت طبقاتی خود از قرآن برداشت های خاص خود را بـسه عمل آورده و با این شگرد ، به راحتی سر همان " توده های عادی مردم " را نیز - که از نظر مجاهدین قرآن برای شان قابل درك است - کلاه گشادی می گذارد ، آنچنان از پیچیدگی قرآن داد سخن می دهند و آنقدر " محکم " ، " متشابه " ، " ناسخ " و " منسوخ " و " باطن " و " ظاهر " و تبصره و بند و توضیح و تعبیر برایش می تراشند که حتی خود شان نیز به سرگیجه می افتند ، و از فرط سردرگمی در این ناکجا آباد خود ساخته ، دعوا را بر سر این می گذارند که قرآن از زبان چه کسی باید تفسیر شود تا واقعاً محتوی آن لوـث نگردد .

چه کسی باید سخن بگوید ؟ " عمرو عاص ، ابوموسی اشعری و یاعلی ابن ابیطالب " و سپس از میان این سه نفر به " علی " رأی میدهند . باید گفت این " علی " انتزاع شده در افکار که در هر سه زمان در اثر تفسیرات تقطیر شده از وی ، در هر ذهنی رسوبات خود را به جای گذارده ، چگونه در زمانها و مکانها و جامعه های گوناگون عینیت می یابد ؟

و چه کسی است که دیگر نداند ، تاکنون غالب خونخوران ، قصابان ، جلادان و چپاولگرانی که به عنوان " پادشاه " و " ولی " در این سرابه غارت ، قتل ، تجاوز و راهزنی توده ها مشغول بوده اند ، خود را گماشته " علی " و مرید برحق اومی نامیدند و حتی خوابهای طلایی نیز می دیدند که " علی " شخصاً تاج پادشاهی و یا امر

۴۴ - چگونه قرآن بیاموزیم - قسمت اول - ص ۳۶

ولایت را با " دودست مبارک خود " بر سرویه دست آنها گذارده است .

در شرایط کنونی نیز بر کسی پوشیده نیست ، که حتی سردمداران نظام دار و شکنجه ، قتل و تجاوز و حکومت وحشت و ترور مذهبی (حکومت اسلامی) نیز با همین عنوان " مولای متقیان " و با همان فاکتی که خود شما از نهج البلاغه درباره کشتار ۴ هزار نفر از خوارج بدست " علی " آوردید ؛ خفقان ، کشتار و فلاکت زحمتکشان را با همین بی شرمی که ملاحظه میفرمایید ، توجیه می کنند . و تمامی حرکات خود را " علوی " و کل نهضت خود را " حسینی " میخوانند . چنانکه آنها نیز بارها و بارها به سان " علی " و با اقتداء از او می گویند :

" چشم فتنه را خمینی در آورد و جزا و کسی رایاری این امر نبود " .
و اما این عبارت پردازیه های شتر مرغی ، که مجاهدین آنها را به اسم " دینامیزم قرآن " و با مارک مؤخرترین " کشف " خود ، در انظار عموم چوب حراج می زنند ، به هیچ وجه مختص مجاهدین نمی باشند .

چنانکه این افسانه سرایی ها ، تحت عنوان " فلسفه ناسخ و منسوخ " نه تنها ورد زبان سایر مسلمانان هم هستند ، بلکه حتی نقل و نبات دهان مفسرین انجیل و تورات نیز هستند و آنان نیز درست مانند مجاهدین ، با این تردستی های احمقانه ، قصد

۴۵- در بخشی از کتاب دینامیزم قرآن از زبان مجاهدین میشنویم :
" سرانجام در جنگ نهروان (جنگی که بین سپاه علی و خوارج در گرفت) سپاه امام تمام ۴ هزار نفر را تار و مار نمود ، و از دم شمشیر گزرا ند ، و گویا فقط ۹ تن جان سالم بدر بردند . بعداً امام این حرکت را ستود و گفت :

" من چشم فتنه را در آوردم ، و جزمی کسی را جرأت و یارای آن نبود " .
زیر نویس صفحات ۱۳ و ۱۴

آنرا دارند که به هر ترتیبی شده ، با وصله و پینه کردن احکام آسمانی و همرنگ ساختن احکام فوق بازمانه ، دین مورد نظر خود را حفظ کنند .
 حال پی می بریم که مجاهدین ، برغم لاف زنی های ابداع گونه خود ، تنها تصورات دگم و خشک زمان جاهلیت را با عنوان هرطوطراق " دینامیزم قرآن " ، " فیلسوفانه تهجی " می کنند .
 اینک کل آن چیزی که انسان میتواند درباره چنان کشفی ! ! بگوید ، این است که " دینامیزم قرآن " حتی اسلام را تفسیر جدیدتری نیز نمی کند ، بلکه صرفاً آنرا آرایش جدیدتری میدهد . و باللهام از این آموزش داهیانه مارکس :
 " این انسان است که مذهب را می آفریند و مذهب نیست که انسان را می آفریند " ۴۶
 می گوئیم : این حرکت اجتماع و تاریخ نیست که باید خود را با قرآن تطبیق دهد . بلکه قرآن تا آنجا میتواند با حرکت اجتماع تطبیق پیدا کند که خود را برای همیشه نفی نموده و به موزه کتب عتیقه بسپارد .

و این انقلابی ترین تفسیر از مذهب است !

۴۶ - کارل مارکس - نقد بر فلسفه حقوق هگل - سرسخن -

واژه های مطلق " محصولی از خرد خالص "

مجاهدین ، در راستای پذیرش قرآن ، به مثابه آخرین داده وحی و مطلق آموزشهای خدا ، به واژه های آن نیز معنای قائم به ذاتی می دهند . یعنی به آنها بعنوان احکامی ازلی و ابدی می نگرند که نسبت به تمامی طبقات اجتماعی و تمامی زمانها و مکانها صادق بوده و از حقانیت مطلق برخوردارند .

غرض مجاهدین از این تشبثات ، صرفاً انعکاس يك انحراف عارفانه نیست ، بلکه با این مطلق سازیها ، میخواهند همه چیز موجود را با بیان وحی آشتی دهند تا برپایه آن ، قوانین ابدی را که خالق از طریق وحی به آنها عرضه داشته است ، بعنوان پیش فرض هر استدلال خود قرار دهند .

این چنین است که " عنصر موحد " ، داده های وحی را بعنوان احکام مطلق ، که صرف نظر از هر زمان و مکانی از حقانیت برخوردارند در معرض بازاریابی قرار داده و به خورد مردم میدهد .

مطلب فوق را از زبان خود مجاهدین بشنویم . آنها با طرح این سؤال که : " آیا ... ارزشهایی چون خوب و بد و حق و باطل ، چیزهایی قراردادی و وابسته به هر دوره و اوضاع و احوال خاص تاریخی و اجتماعی هستند ، و یا آن تغییر می کنند ؟ " ۴۷ بدان چنین جواب میدهند :

" ... حق و باطل ، نیک و بد ، درست و غلط ، مفاهیم عینی شده ، دیگر مربوط به این فرد و آن فرد ، این طبقه و آن طبقه ، این دوره تاریخی یا آن دوره تاریخی نخواهد بود ، همیشه واقعیت هستند . " ۴۸

۴۷ - تبیین جهان - صفحه ۴۱

۴۸ - همانجا - ص ۱۱۶ و ۱۱۷

حال ببینیم که آیا واقعاً "خوب و بد و حق و باطل و . . ." صرف نظر از انسان‌هایی که آن واژه‌ها را بوجود می‌آورند، "مفاهیم عینی شده" ای هستند و همیشه واقعیند، ویانه واژه‌های فوق در رابطه با انسانها و "دوره‌های تاریخی" آنها - یعنی انسان‌هایی که مناسبات اجتماعی خود را در طول تاریخ براساس پراتیک مادی شان تکامل می‌بخشند - بخود مفهوم واقعی می‌گیرند؟

یا به بیان دیگر، آیا این واژه‌ها را خداوند از قبل برای بشریت مقدس کرده است، و مبداء پیدایی و پروسه انکشاف آنها، ارتباطی با خود انسان‌ها ندارد و یا واژه‌های فوق بعنوان مفاهیمی انتزاعی هستند که در روند تاریخ، از طرف انسانها، پدیدار شده و نسبت به تحول آنها نیز دستخوش دگرگونی میگردند؟

مارکس در برخورد با پرودون، به این مسئله چنین پاسخ میدهد، پاسخی که انگار "موحدین" ما را مورد هدف قرار داده است. " . . . انسانها، که مناسبات اجتماعی شان را براساس قابلیت تولید مادی شان بوجود می‌آورند، همچنین ایده‌ها و مفاهیم را - که بیان ایده آل و انتزاعی همان مناسبات اجتماعی هستند - تولید می‌نمایند. بنابراین مفاهیم به همان اندازه ابدی هستند که روابطی را که بیان می‌نمایند، ابدی می‌باشند. آنها محصولاتی تاریخی و گذرا هستند. به عکس، برای آقای پرودون، مفاهیم انتزاعی علت اصلی را تشکیل میدهند. بنابراین نظرات او، سازنده تاریخ مفاهیم انتزاعی هستند و نه انسانها. هر مفهوم انتزاعی، بدون در نظر گرفتن انسانها و فعالیت‌های مادی آنها البته پدیده‌ای است فناپذیر، و ثابت و صرفاً محصولی از خرد خالص (Pure reason) ". ۴۹

۴۹ - مکاتبات مارکس و انگلس، در باب ماتریالیسم تاریخی - ص ۱۳ نامه مارکس به آرنکف. ۲۸ دسامبر ۱۸۴۶ - تأکیدات از خود مارکس است.

نتیجه اینکه ، واژه ها و مفاهیم از تعقل و شعور انسانها گرفته شده اند ، تعقل و شعور آنها نیز خود محصول مغز آنهاست . انسانها نیز خود يك محصول طبیعی هستند که خویشتن را در محیط زندگی و همپا با علل بر آن محیط و تغییر آن ، تکوین می بخشند . پس واژه ها و مبادی صوری را نیز که بوجود می آورند ، خود انعکاس این واقعیات عینی در ذهن آنهاست و مطابق با زمان و مکان و شرایط خاص آنها عینیت یافته ، و در روند آن دستخوش دگرگونی می گردند .

از اینرو مجاهدین ، در صورتی می توانند ، به آن واژه ها به مثابه " مفاهیمی بنگرند که همیشه از حقانیت برخوردارند ، که انسانها و فعالیت های مادی آنها را به حساب نیاورده و تنها این واژه ها را به عنوان " محصولی از خرد خالص " به تصور آورند . ولی زمانی که انسانها و پروسه " تکاملی آنها به میان می آیند ، واژه ها خود مولود روابط بالفعل آنها در فرآیند تولید مادی شان هستند .

چنانکه در دیدگاه برده دار " حق " آن چیزی نیست که در دیدگاه برده وجود دارد و یا از دیدگاه انسانی که در مناسبات فئودالی به سرمی برد ، واژه " نیک " نسبت به مفهومی که ایمن واژه در زمانه " ما و در مناسبات بورژوازی دارد ، متفاوت است . و یا در دیدگاه پرولتاریا " درست " آن چیزی نیست که در " سر " موحدین " تیزهوش مامی گذرد ! همچنانکه ، " نیک " و " درست " در دیدگاه اسپارتاکوس و ارسطو متناقض بود . و مشروطیت که زمانی " نیک " بود اکنون دیگر " بد " است .

۵۰ - " اسپارتاکوس " رهبر بردگان شورشی علیه امپراتور روم ، در سال ۷۳ قبل از میلاد ، به همراه ۷۰ تن از بردگان ، از یک مدرسه گلابیاورها گریخت و بردگان را به شورشی مسلحانه فراخواند . اسپارتاکوس در رأس ارتشی از چندین ده هزار نفر ، ارتش های روم

به هر حال ! دیدیم که مجاهدین ، از همان آغاز با انسانهای واقعی و تاریخ آنها سروکار ندارند - انسانهایی که با تکامل زندگی شان ، مفاهیم خاص آن رانیز برنیاد عینیات و پراتیک شان پیدا می کنند - بلکه با تقدم قائل شدن برای مفاهیم ، در واقع قصد دارند اندیشه های خود را بعنوان اصول قرآن ، چون یوغی بر انسانها استیلا دهند .

براساس عقیده آنها قوانین قرآن به مثابه چارچوبی از قبل تعیین شده ، باید بر طبیعت و تاریخ انسانی اعمال گردند . و طبیعت

بقیه زیرنویس از صفحه قبل :

راکه بخش اعظم آن در خارج از ایتالیا قرار داشت ، یکی بعد از دیگری در هم شکست و ارکان امپراتوری روم را به لرزه درآورد . اسپارتاکوس در سال ۷۱ قبل از میلاد ، توسط کراسوس ، ژنرال رومی ، مغلوب شد و در میدان نبرد جان باخت .

جنبش اسپارتاکوس عظیم ترین و در عین حال آخرین شورش بزرگ بردگان در دنیای قدیم بود . " اقتباس از اندیشه رهایی " از اینسبرو از نظر اسپارتاکوس " درست " و " نیک " آن بود که اکثریت انسانها نمی بایست ، مادام العمر ملعبه دست اقلیتی چپاولگر باشند .

۵۱ - ارسطو = بزرگترین فیلسوف عهد عتیق است . او نهاد برده داری را فرمان طبیعت تلقی میکرد و این باور را دامن میزد که برخی از انسانها ذاتاً و طبیعتاً برده هستند و باید مادام العمر در اختیار برده داران باشند . از اینرو برخلاف اسپارتاکوس برای ارسطو ، " درست " و " نیک " آن بود که اکثریت انسانها مادام العمر ملعبه دست عده قلیلی باشند .

۵۲ - شعار " مشروطیت " که يك زمان مبارزه توده های انقلابی را برمی انگیزت ، اینك شعار پیوسیده ترین و متحجرتترین عناصر وابسته به امپریالیسم جهانی (مثلاً بختیارو سایر سلطنت طلبان در ایران) گردیده است .

و جهان انسانی تا آنجا معتبرند که از چارچوب فوق متابعت نمایند .
 منطبق بر چنین دگمی است که آنان ، اهداف و آرمانهای خود
 را تئوریزه کرده و به مردم گوشزد می کنند که " قوه عاقله " از قبل
 همه چیز را تعیین کرده است و اکنون وظیفه جانشینان او (نخبگان
 خدا) است تا ثغور و حدود آن دستورات را به نحو کاملی رعایت
 کنند . و انسانها نیز تا آنجا عاقلند که به مانند گل مجسمه سازی خود
 را بر اساس کالبد آن مفاهیم بتراشند . مفاهیمی که اینک از طرف
 " موحدین راستین " حراست می شوند . و اگر کسی نافرمانی
 کرده و از دستورات (خدا و پیامبر) پیشی گیرد ،
 " نهاد اجتهاد " یا رهبری مجاهدین ، وسایل عذاب و کیفر
 اورا تدارک خواهد دید .

حالا که روشن شد ، غرض مجاهدین از این ترهات چیست ،
 بد نیست در این باره روی برخورد آنها مکتب بیشتری بکنیم .
 " پس خیر مطلق یا حق مطلق چیزی است که در همه حال - صرف نظر
 از این زمان و یا این مکان - به سمت کمال ، به سمت یگانگی و به
 سمت توحید در حرکت است . اما چه بسا به طور نسبی ، یعنی در
 زمان و مکان مشخص و بر سر مسئله مشخص ، دیگر حق و باطل فرق
 کند . " ۵۴

نه حضرات ! مفاهیمی چون " خیر مطلق " یا " حق مطلق " بسیار مبهم و انتزاعی هستند و هیچ مفهوم انتزاع شده ای نیست
 به خودی خود و به گونه " لمّی " نمیتواند ، وجود داشته باشد .

۵۳- در آیه ۱ سوره حجرات ، محمد از زبان خدا سرگونه پیشی گرفتن
 دیگران ، از خود و قوانینش را محکوم میکند و رطی آن میگوید :
 " نزد خدا او پیامبر و پیشی نگیرید و از خدا بترسید . " ترجمه
 فیض الاسلام

۵۴- تبیین جهان - ص ۱۷۴

آنچه که اهمیت دارد، همان مضمون مشخصی است که در يك دوره
مشخص، از طرف انسانهای "تکفیر شده" و خاکی، براساس
عینیات زمانشان، بدانها داده میشود. ۵۵

چنانچه اگر اذهان انسانها، کپیه صحیحی از جهان خارجی بدست
آورد، این مضمونها، تنها میتوانند بخشی از حقیقت یا گوشه ای از
حقیقت را در خود داشته باشند و آن حقیقت نیز در زمان و مکان
خاص خودش کاملاً صدق می کند. و با گسترش شناخت و معرفت
انسان، میزان آن نیز گسترش می یابد، از اینرو هیچ مفهوم مطلق
به نحو قائم به ذات، از حقانیت برخوردار نبوده و نخواهد بود.
انگلس کبیر در نقد دورینگ در مبحثی راجع به "خیر" و "شر"
می نویسد:

"تصورات خیر و شر در بین يك خلق و خلق دیگر، از يك دوره
تا دوره دیگر تغییرات زیادی کرده، بطوریکه حتی این تصورات
اغلب متناقض یکدیگر بوده اند. ولی ممکن است کسی ایراد بگیرد
که خیر دیگر شر و شر دیگر خیر نیست و اگر خیر و شر در هم ریخته
شود، دیگر اخلاقیاتی وجود نخواهد داشت و هرکس هرچسبه
بخواهد میکند. این بی تعارف و پوست کنده نظریه آقاي
دورینگ هم هست. ولی مسئله که به این سادگی حل شدنسی
نیست. و اگر به این سادگی میبود، دیگر در مورد خیر و شر
مجادله ای وجود نداشت و هرکس میدانست که خیر چیست و شر
کدام است."

سپس با اشاره به اخلاقیات "سه گروه بزرگ" گذشته (اشرافیت)،

۵۵- اگر مجاهدین به مفاهیم خصلت مطلق و قائم به ذات میبخشند،
نمیتوانند باز از همان مفاهیم انتظار داشته باشند که بطور نسبی -
"در زمان و مکان مشخصی و بر سر مسئله مشخصی" - دارای
خاصیت مطلق نباشند. چرا که مفاهیم مطلق، واژه هایی منتزع از
زمان و مکان بوده و در هر حالتی مطلق و قائم
به ذاتند.